



HARVARD UNIVERSITY

**CENTER FOR MIDDLE EASTERN STUDIES
IRANIAN ORAL HISTORY PROJECT**

**DIRECTOR: HAMID LABJEVARDI
PROCESSING SUPERVISOR: ZIA SEDGHI
TRANSCRIBER: SHAHIN BASSIRI**

**NARRATOR: KARIM SANJABI
DATE OF INTERVIEW: OCTOBER 20, 1983
PLACE OF INTERVIEW: CHICO, CA
INTERVIEWER: ZIA SEDGHI
TAPE No.: 24
RESTRICTIONS: CLOSED DURING THE LIFETIME OF THE NARRATOR**

Transcripts edited and revised by the narrator.

03-10-87

INDEX OF TRANSCRIPT

NARRATOR: SANJK SANJABI, KARIN
TAPE NO.: 24

(LIFE)- - - - -
- - - - -

BAHONAR, JAVAD

BANISADR, ABOLHASAN

BAZARGAN, MEHDI, DURING THE LAST DAYS OF THE PANLAVIS

BEHESHTI, AYATOLLAH MOHAMMAD-HOSSEIN

FORDUJAR, DARYOUSH

GHARABAGHI, GEN. ABBAS

GHOTBZADEH, SADEGH

KHOMEINI, AYATOLLAH ROUHOLLAH, BACKGROUND & CHARACTER OF

KHOMEINI, AYATOLLAH, IN PARIS

KHOMEINI, AYATOLLAH, VIEWS OF

MAHDAVI, HOSSEIN

MOGHADDAM, GEN. MASSER

MOKRI, MOHAMMAD

NIKPAY, GHOLAN-REZA

OWEN, DAVID

REVOLUTION, EVENTS PRECEDING

SADIGHI, GHOLAN-HOSSEIN

SALAMATIAN, AHMAD

SAVAK, DEALING WITH POLITICAL OPPONENTS BY THE

SHAH, LAST MONTHS IN IRAN

SOCIALISTS OF EUROPE

TALEGHANI, AYATOLLAH MAHMOUD

VALIAN, GEN. ABDOLAZIN

YAZDI, EBRAHIM

روایت کننده : آقای دکتر کریم سنجایی
تاریخ مصاحبه : بیستم اکتبر ۱۹۸۳
محل مصاحبه : شهر چیکو - ایالت کالیفرنیا
مصاحبه کننده : ضیاء اله مدقی
نوار شماره : ۲۴

بله همانطوریکه توضیح دادم مذاکرات دعوت من قبل از رفتن آقای خمینی به پاریس بود. من آماده حرکت به پاریس بودم که شنیدیم آقای خمینی با آن کیفیاتی که میدانید از نجف به پاریس رفته اند. طبیعی است یک رهبر جبهه ملی که در حال مبارزه با استبداد است و با روحانیت ذی نفوذ و مؤثر ایران در این مبارزه همکاری دارد با شخصیتی که مقام درجه اول و رهبری مسلم روحانیون را واجد است و اکنون بر اثر اوضاع و احوالی به پاریس رفته و آنرا مقر فعالیت شدید خود قرار داده و عامه مردم ایران به ندای او بیش از هر کس دیگری گوش میدهند میبایست وارد ارتباط و مذاکره بشود. ما که قبلاً با بسیاری از جمله آیت الله شریعتمداری و بهشتی وارد بیلی و غیره مذاکره و ارتباط داشتیم آیا ممکن بود از این فرصت مسافرت استفاده نشود و آیا معلحت بود که از ملاقات با آقای خمینی خودداری کنیم و حضوراً و راهی پاریس نماندیم بگیریم؟ و آیا در آن زمان میتوانستیم بدانیم که و بعداً "بچه ترتیب عمل خواهد کرد؟ اینکه آقای شاپور بختیار در کتاب سراسر دروغ خود نوشته است که ما دستور ملاقات با خمینی را نداده بودیم اولاً" دستوری در پی نمانده و ثانیاً "کسی نمیتوانست چنین دستوری بدهد و ثالثاً" احدی از همکاران ما با آن مخالف نبود. بلکه ملاقات با ایشان جزء کار و برنامهای من بود و همه دوستان نیز از آن خبر داشتند. وقتی به پاریس رسیدم اطلاع پیدا کردم که وزیر خارجه انگلیس که عضو حزب کارگری با مطلع حزب سوسیالیست انگلستان است اعلامیه ای به جانبدارانی از

شاه مادر کرده است. بنده پوشیده نمی‌کنم که نسبت به سوسیالیست‌های اروپا اعتقاد زیادی ندارم. آنها از روش استعماری شان هیچوقت دست بردار نبوده‌اند. سوابق بدی چه در فرانسه و چه در انگلیس از حکومت‌های سوسیالیستی و کاریگری که بر سر کار آمده‌اند باقی مانده است. علاوه بر این آنها نسبت به خاورمیانه همواره سیاست‌های استعماری داشته‌اند. همین سوسیالیست‌های فرانسوی بودند که در زمان نخست‌وزیری گیموله آلوده به توطئه غیرانسانی کانال سوئز و حمله‌ی به مصر با همدستی اسرائیل شدند. بنا بر این من همیشه تردیدی درباره‌ی اصالت انقلابی سوسیالیست‌های اروپا مخصوصاً "سوسیالیست‌های کشورهای استعماری داشته‌ام به همین جهت اعلامیه‌ی نامربوط وزیر خارجه‌ی انگلیس را بهانه قراردادام و همان ساعت اول که وارد منزل پاریس شدم و آقای سلامتیا و دیگران نزد من آمدند بلافاصله بی‌اینکه با کسی ملاقات کرده باشم و بدون اینکه خمینی و یا کسی از طرف او مرادیده باشد از سلامتیا خواهش کردم که اعلامیه‌ی راجع به انصراف من از شرکت در اجتماع سوسیالیست‌ها به مناسبت جابجایی وزیر خارجه‌ی انگلستان از نظام استبدادی حاکم بر کشور ما تهیه کند و به جراید و وسائل ارتباط جمعی بدهد و این کار همان روز و همان ساعت اول صورت گرفت.

س - به سلامتیا گفتید ؟

ج - به سلامتیا گفتم و اعلامیه را تهیه و امضاء کردیم و همان روز انتشار پیدا کرد. س - آقای سلامتیا در معاویه‌ای که با ایشان شده است گفتند که به شما تلفن کرده و گفته به پاریس نیاید چون اگر بیایید ناچار خواهید بود که با خمینی ملاقات کنید.

ج - هیچ چنین چیزی نیست. بهیچوجه چنین مذاکره‌ای با بنده نکردند و چنین چیزی را بخاطر ندارم.

س - بنا بر این تمام این حرف‌هایی که آقای دکتر بختیار در کتاب "یک‌رنگی" نوشته است درست نیست و اصلاً این مسئله در شورای مرکزی جبهه ملی مطرح نشده است ؟

ج - بهیچوجه.

س - آقای دکتر بختیار اینجا نوشته‌اند که متنی که برای شما تهیه شده بود و قرار بود در آنجا خوانده بشود بیشترش را آقای دکتر بختیار نوشته بود.

ج - مطلقاً مستنی تهیه نشد و تمام این حرفهای دکتر بختیار جعل و دروغ محض است .
روز بعد از صدور این اعلامیه بنده به ملاقات آقای خمینی رفتم و برای بار اول ایشان را در
همان محل اقامتشان در حومه پاریس ملاقات کردم و روحانی بزرگ و با ابهت و بی تکلفی
به نظر بنده آمدند، جمعی از دوستان هم همراه من بودند. از آن جمله آقایان حاجی
مانیان و حاج مهدویان تجار بازاری که در این سفر همراه من از تهران آمده بودند و دکتر
محمد مگری و سلامتیان و شاید افراد دیگری هم بودند.

س - ترتیب ملاقات چطور داده شد ؟

ج - تلفن کردیم و ایشان فوری وقت معین کردند و ما آنجا رفتیم . شاید یک یا دو روز بعد
بود ...

س - یکی دو روز بعد از ورود شما به پاریس بود ؟

ج - یک یا دو روز بعد از ورود من به پاریس بود برای اینکه روز اول همان اعلامیه را صادر
کردیم و بعد تلفن به دفتر آقای خمینی کردیم، و همراه آقایانی که نام بردم به آنجا
رفتیم. در خدمت آقای خمینی هم افرادی بودند از جمله قطب زاده و دکتر بیزدی بودند
و داماد آقای خمینی بنام ...

س - اشراقی .

ج - آقای اشراقی بودند و شاید افراد دیگری هم بودند ولی این اشخاص که گفتم حتماً در آن
جلسه حضور داشتند .

بنده با آقای خمینی این صحبت را کردم که انقلاب ایران پیروز منداست و ما بزودی انشاء الله
به نتیجه خواهیم رسید و استدعا میکنم که شما یک قدری ما را راهنمایی بفرمائید . ایشان
جواب دادند در چه باره ای ؟ گفتم مطلبی که مورد توجه هست راجع به حکومت اسلامی یا
عدی اسلامی است که اغلب در نوشته ها و اعلامیه ها تان بیان میفرمائید . منظور شما چیست ؟
و این حکومت اسلامی چه نوع حکومتی خواهد بود ؟ آقای خمینی گفتند، " منظور از حکومت
اسلامی عدالتی است بر طبق روشی که پیغمبر اکرم و امیرالمؤمنین علی علیه السلام عمل

میکردند و می‌شود گفت که در زمان دو خلیفه اول هم تاحدی رعایت می‌شده است. " من با این توضیح مؤتمراً قانع نشدم و بیان را به این صورت گشودم که هرگاه مادر دو بمبارد جغرافیائی و تاریخی اسلام نظر کنیم، عین عبارتی است که الان بخاطر می‌آورم، در بمبارد جغرافیائی از مراکش تا اندونزی جهان اسلام گسترده است و در این جهان حکومت‌های مختلف وجود دارند. آیا هیچ یک از این حکومت‌ها در این بعد جغرافیائی را میتوان مظهر آن حکومت اسلامی که می‌فرمائید دانست؟ اما در بعد تاریخی، حکومت اسلامی که حضرت رسول پیا حضرت امیرالمؤمنین علی داشته‌اند فقط چند سالی در زمان حیات آنها بوده و بعد از آن حکومت اسلامی بصورت خلافت درآمده که در اختیار خلفای بنی امیه و بنی عباس و تحولات دیگری بوده است که بنده خیال نمی‌کنم حکومت هیچیک از این خلفاء منطبق با آن عدل اسلامی که شما می‌فرمائید بوده باشد. یعنی در این بعد تاریخی چهارده قرن به استثنای آن چند سال محدود صدر اسلام هیچوقت حکومت واقعی اسلامی صورت خارجی پیدا نکرده است. در ایران بنا بر پیش آمده‌های تاریخی مختلف و بر حسب هجوم اقوام و قبائل مختلف از سلاجقه گرفته تا مغول و صفویه و غیره حکومت‌های سلطنتی بر سر کار آمده‌اند. در طی این مدت طولانی در جامعه شیعه ما از زمان غیبت امام عصر علماء که مراجع دینی و روحانی مردم بوده‌اند اصول روشنی راجع به ترتیب حکومت در غیبت امام بیان نکرده و هیچوقت دیده نشده که از طرف آنها کوششی برای برقراری حکومت روحانی شده باشد. تنها حرکتی که از این جهت در مراجع روحانی جامعه ما دیده شد در نهضت مشروطیت بود که مراجع بزرگ دینی از جمله آیت‌الله خراسانی و آیت‌الله میرزا حسین نائینی آنرا تأکید کردند. مخصوصاً " آیت‌الله نائینی در کتاب معروف تنبیه الامه حکومت مشروطه را در غیبت امام منطبق با حکومت عدل اسلامی دانست و این کتاب را اخیراً " آیت‌الله طالقانی با حواشی و توضیحات تجدید چاپ کرده است. آقای خمینی در جواب من توضیح زیادی ندادند و فقط گفتند روحانیت کارش حکومت کردن نیست، روحانی کارش موعظه و تدریس است و کار ما در مسجد و مدرسه است. البته سیاسیونی که معتقد به اصول مذهب هستند و معتقد به اسلام هستند و اشخاصی که تحمیلات و تخم‌فنی دارند باید کارهای سیاسی و اداری را در دست بگیرند و علما

به ارشاد و هدایت آنها مشغول باشند. در ضمن ایشان گفتند سابقه تاریخی نشان داده که سلطان هیچگاه تابع قانون و عدالت نمیشود و تا سلطان هست انتظار عدالت و آزادی نمیشود داشت. بنده جواب دادم که شکل و صورت ظاهری حکومت مهم نیست و مهم محتوای آن است که باید بر طبق اصول دموکراسی و حکومت مردمی باشد. در آخر جلسه بنده به ایشان گفتم که ما در تهران خیلی کوشش کردیم که جمعیت‌های سیاسی مختلف را که در حال مبارزه هستند با هم دیگر متحد کنیم. متأسفانه آن اتحاد و همکاری کامل بوجود نیا آمده است. از جمله آقای مهندس بازرگان که الان در پاریس هستند حاضر به همکاری نشده‌اند. از شما استدعا میکنم به ما راهنمایی کنید که در این باره یک همکاری برقرار بشود. ایشان گفتند امروز سه شنبه است شما پنجشنبه بیاید اینجا بازرگان رفته است لندن و فردا برمیگردد. روز پنجشنبه دونفری اینجا بیاید که من ترتیبی بین شما بدهم. روز چهارشنبه بنده تحقیق کردم آقای بازرگان برگشته بود. تلفن کردیم که ایشان را ملاقات کنیم، او به دیدن من نیا مدومن با یکی دونفر از همراهانم از جمله حاج مانیان بازاری به محل اقامت ایشان که در همان حومه پاریس نزدیکیهای منزل آقای خمینی در طبقه بالایی یک کاباره بود رفتیم و در آنجا ایشان و آقای بهشتی را که با هم بودند ملاقات کردیم.

س- این اولین بار بود که آقای بهشتی را میدیدید؟

ج- نخیر، قبلاً به شما گفتم که ما بیشتر ایشان را با جمع دیگری از روحانیون در منزل یکی از روحانیون در منزل یکی از بازرگانان معروف تهران ملاقات کرده بودیم. من به بازرگان گفتم که آقای خمینی فرمودند که ما فردا خدمت ایشان برویم و مطالبی در ارشاد و هدایت ما بیان بکنند. آقای بازرگان مسامحه کرد و گفت، " مذاکراتی که آقای خمینی با ما کرده بر این روال نبوده " بنده نمیدانم مذاکرات با او چه بوده ولی آقای بهشتی بمن و بازرگان گفت، " آقایان، شما دونفر اگر میخواهید آقای خمینی با عمل و مبارزه‌ی شما موافقت و همراهی داشته باشد یک اقدام مشترک بکنید. " گفتم چه اقدامی؟ گفت، " اعلام جمهوریت بکنید. " بنده به ایشان جواب دادم که چنین امری بهیچوجه صلاح مبارزه‌ی ما نیست و اگر چنین اقدامی بکنیم رفقای خود را در تهران دچار مزاحمتها و مخاطرات بزرگی

خواهیم کرد. بعدگفت، " پس اعلام خلع سلطنت سعدرضا شاه را بکنید." گفتم ما چه ملاحظی برای این کار داریم. من از حرفها و اصرار او بشدت ناراحت شدم به ایشان گفتم آقا شما این حرفها را از طرف خودتان میزنید یا آقای خمینی به شما دستور داده اند؟ گفتم، " نه این نظر خودم هست، استنباط خودم هست." گفتم جناب عالی حق ندارید از طرف ایشان استنباط بکنید. آقا اینجا هستند و ما هم اینجا هستیم اگر فرمایش و نظری دارند خود ایشان بفرمایند. بنده چون جواب تند را به ایشان دادم ساکت شدند.

فردا صبح که تلفن کردم خبردار شدم که مهندس بازرگان بی آنکه اطلاعی به من بدهد به سمت تهران حرکت کرده است.

س - آقای مهندس بازرگان به تهران رفتند؟

ج - بله گفتند به تهران برگشته است و بنا بر این دیگر ملاقات با او ممکن نشد. از تهران آقای دکتر بختیار بمن تلفن کرد و گفت، " شما پاریس مانده اید چکار بکنید؟ ریاست حکومت اینجا در انتظار شماست. اگر طیاره هم برایتان فراهم نیست طیاره مخصوص فرستاده میشود که بیا شید و مسئولیت حکومت را در دست بگیرید." بنده به ایشان جواب دادم که چند روزی در اینجا کار دارم. مقصود این است که بختیار چنین صحبتی با من کرد و آن معلوم بود که در تهران مذاکراتی راجع به حکومت جبهه ملی صورت گرفته است. اینکه میگویند با بعضی گفته اند که من تحت فشار آقای خمینی با اطرافیان او برای صدور آن اعلامیه معروف سه ماده ای قرار گرفته ام مطلقا " کذب محض هست. غیر از آن صحبت با آقای بهشتی که بنده حرف اوراقطع کردم و به او جواب منفی دادم و هیچکس دیگری از پیرامونی های آقای خمینی در این باره بمن مراجعه نکرد. ولی خود من لازم میدانستم که موضع سیاسیون و جبهه ملی را در این نهفت انقلابی ایران معلوم بکنم. رفقای هم که در پیرامون من بودند آنها هم این نظرها تا بید می کردند. از آن جمله یک یا دو شب بعد از آن بود که مادر منزل حسین مهدوی برای شام مهمان بودیم و در آنجا اشخاصی حضور داشتند مانند سلامتیان، بنی صدر و دوسه نفر دیگر. دکتر مگری هم هر روز با من بود، او هم نظریه هائی تهیه میکرد. بنده همه آنها را کنار گذاشتم. شبی که منزل مهدوی بودیم و سفره روی زمین انداخته بودند بنده کاغذ خواستم و قلم برداشتم و آرام آرام خودم آن سه ماده را نوشتم و همانجا برای آن رفقا قرائت کردم

وهمی آنها تأیید کردند .

س - حتی حسین مهدوی ؟

ج - حتی آقای حسین مهدوی ، مخصوصاً " حسین مهدوی و بسیار هم خوشنود شدند . یکی دونفر از رفقای دکتر ساسی هم آنجا بودند و گفتند که در اینجا فقط جای دکتر ساسی خالی است و قرار شد تلگراف کنند که ایشان هم بیایند .

س - از تهران ؟

ج - بله از تهران . خلاصه سه ماده‌ی مذکور این بود : (۱) سلطنت کنونی به سبب تاجا وزبه قانون اساسی و حذف آزادیهای لازمی مشروطیت فاقد پایه‌ی قانونی و شرعی است .

س - آن اعلامیه هست ؟

ج - بله هست . موضوع ماده دوم این بود (۲) تا زمانی که وضع سلطنت استبدادی کنونی باقی است جنبش ملی و اسلامی ایران حاضر به شرکت در هیچ ترکیب حکومتی نخواهد بود . قید این ماده از این جهت بود که در تهران مذاکراتی با عناصر جبهه ملی برای تشکیل حکومت ائتلافی جریان داشت . حتی بختیار هم تلفن کرده بود که بنده به آنجا بروم برای اینکه تمدی حکومت را در دست بگیرم . با زبغا طرمبیا ورم که مدتی قبل از این تاریخ از طرف شاه به آقای دکتر صدیقی مراجعه شده بود که تشکیل حکومت بدهد . دکتر صدیقی در آن تاریخ وارد فعالیت جبهه ملی نبود ولی از طرف او با سوابقی که از سوء نیت و اصلاح ناپذیری شاه داریم فاقد تضمین است و برای مبارزه‌ی جبهه ملی و مبارزات ضد استبدادی ما مشکلات بزرگی بوجود می‌آورد بنا بر این با صدور اعلامیه‌ی به آقای دکتر صدیقی هشدار دادم که هرگاه قبول چنین مسئولیتی بکند انتظار همراهی و همکاری از طرف ما نداشته باشد .

س - این نامه را شما برای آقای دکتر صدیقی از پاریس فرستادید ؟

ج - نخیر ، این جریان وقتی بود که ما در تهران بودیم .

س - وقتی برگشتید ؟

ج - نخیر قبل از آمدن من به پاریس بود .

- س - چون اولین کسی را که شاه از او درخواست تشکیل حکومت کرد دکتر صدیقی بود .
- ج - بله دکتر صدیقی بود و او در آن موقع در جبهه ملی ما شرکت نداشت . و با سوا بقی که از شاه وجود داشت اگر دکتر صدیقی میخواست همکاری ما را جلب بکند ما نمیتوانستیم حاضر به همکاری با او بشویم .
- س - معذرت میخواهم ، قبل از آمدن شما به پاریس بود که شاه از شما تقاضای تشکیل حکومت کرد با بعد از اینکه به ایران برگشتید ؟
- ج - نخیر بعد از اینکه به ایران برگشتم .
- س - چون او در کتابش این تاریخ را درست ننوشته است .
- ج - نخیر بعد از آن بود که برگشتم . در پاریس که بودم بختیار را شاره کردم مثل حل شده است و منتظر شما هستم و اگر وسیله ای در اختیار ندارید هوا پیمای مخصوص برای شما فرستاده میشود . ولی دعوت رسمی شاه از من بعد از آن بود که از پاریس برگشتم که بعداً " توضیح خواهم داد .
- س - شما آن سه ماده را توضیح میفرمودید . ماده دوم را هم فرمودید .
- ج - ماده سوم (۳) این بود که : نظام مملکت ایران باید با مراجعه به آرا عمومی معلوم بشود .
- س - ولی راجع به حکومت اسلامی هم صحبت شد .
- ج - در ماده ی دوم نوشته شده بود که جنبش ملی و اسلامی ایران با بقای وضع موجود در هیچ حکومتی شرکت نمیکند . در ماده سوم که نظام حکومت ایران باید بر طبق اصول دموکراسی و موازین اسلامی با مراجعه به آرا عمومی معین شود و هیچگونه قیدی راجع به حکومت اسلامی در آن نبود . در ذهن من این اعلامیه نه مفهوم رد سلطنت بطور مطلق داشت و نه مفهوم اعلام جمهوری . چنانکه بعد از صدور این اعلامیه که رادیو بی بی سی لندن با من معاخصه کرد و متن آن معاخصه الان موجود است و ما هم در اختیار داریم . در آن معاخصه که راجع به جمهوری و سلطنت از من سؤال کردند . من جواب دادم که شکل حکومت برای ما مورد توجه نیست ، محتوای حکومت برای ما مهم است . چه بسا از جمهوریها که امروزه در دنیا وجود دارند که از سلطنت استبدادی مستبد تر و خشن تر هستند ، چه در آسیا و چه در آمریکا ، و چه بسا سلطنتها که الان در کشورهای اروپائی وجود دارند و بصورت دموکراسی اداره میشوند و از هر

جمهوری دموکراتیک دموکرات تر هستند. این بیانی است که بنده در بی بی سی در همان روزهای مدورا اعلامیه‌ی سه ماده‌ای کرده‌ام.

س - معذرت می‌خواهم، آقای نصرت‌الله امینی در محابه‌شان بمن گفتند بعد از آنکه شما آن اعلامیه را امضاء کردید آقای دکتر ابراهیم یزدی آنجا حضور داشتند و به شما گفتند، " آقای دکتر سنجایی مواظب باشید که حکومت اسلامی خواهد بود." این موضوع حقیقت دارد؟

ج - نخیر. در این موضوع آقای دکتر یزدی اصلاً با بنده ارتباطی پیدا نکرد.

س - ایشان در آنجا حضور نداشتند؟

ج - نخیر، بهیچوجه.

س - پس اینهم جزو شایعات هست.

ج - بله کاملاً جزو شایعات هست. این اعلامیه را یکی از رفقای ما بنظرم آقای بنی صدر بردند نزد آقای خمینی.

س - یعنی محابه با بی بی سی را؟

ج - نخیر، آن اعلامیه‌ی سه ماده‌ای را. آقای خمینی خوانده و خیلی پسندیده بود و روی نوشته‌ی بنده در آنجائی که نوشته بودم بر طبق اصول دموکراسی و موازین اسلامی ایشان با خط خودشان کلمه‌ی استقلال را هم اضافه کردند.

س - بنا بر این شما در موقعی که آقای خمینی آنرا امضاء کردند در آنجا حضور نداشتید؟

ج - نخیر.

س - شما فقط این را نوشتید.

ج - این را من نوشتم و خودم پیش آقای خمینی نرفتم، رفقای من آن را بردند و به ایشان اطلاع دادند.

س - شما آن شب که این را نوشته بودید و در منزل آقای حسین مهدوی بودید و در آنجا این را مطرح کردید و آقایان هم توافق کردند. بعد از آن چه شد؟

ج - فردای آن روز بنظرم آقای بنی صدر آنرا نزد آقای خمینی برد زیرا او بود که برگشت و خبر آن را بمن داد و نوشته را آورد. به آقای خمینی نشان میدهد و آقای خمینی هم چنانکه

گفتم با خط خودش کلمه‌ی استقلال را بر آن اضافه میکند. و بعد از آن بود که معا حبه بسا بی بی سی انجام گرفت.

س - پس داستان به این شکل که شما رفتید آنجا و با آقای خمینی مذاکره کردید و به توافق رسیدید و نشستید و نفعی با همدیگر این سه ماده را انشاء کردید و شما امضاء کردید و ایشان هم امضاء کردند و بعد ایشان دستور چاپ دادند و گفتند خوب بفرمائید شما مرخص هستید املا" قضیه به این ترتیب نبوده است.

ج - نخیر، اینها تمام دروغ و شایعات است و حقیقت واقع همان بود که گفتم. بعد از آن چند روز بعد که بنده خواستم دیدار مجددی با آقای خمینی بکنم و ایشان هم اظهار تمایل کرده بودند که بنده را ببینند بنده به ملاقات ایشان رفتم. او اصل اعلامیه‌ی نوشته‌ی با خط مرا پیش خودش نگاه داشت زیرا آنرا رفقا و دوستان من قبلا" پلی کپی و تکثیر کرده بودند. من از ایشان پرسیدم آقای این اعلامیه بنده را که شما تأیید فرمودید و نزد خود نگاه داشته‌اید آیا باید همینطور مسدود و مخفی بماند یا من میتوانم آن را منتشر و نظیرم را اعلام بکنم. گفت، " نه آقای این را همینجا در پارسی اعلام کنید، تهران هم که رفتید اعلام کنید." بنده وقتی از پیش ایشان بیرون آمدم به حیاط دیگری که محل اجتماعات ایشان بود رفتم. در آنجا جمعیتی از طلبه‌ها و آخوندها ..

س - هواداران ایشان.

ج - و بازاری‌ها و غیره بودند، آنجا در سالن نسبتا" بزرگی که بودند نشستیم و در حضور آن جمعیت متن اعلامیه را قرائت کردم. و همه الله اکبر گفتند و برای من دست زدند و زنده باد گفتند. رفقای که قبلا" اسم بردم همراه من بودند از پله‌ها که پائین آمدیم در داخل حیاط قطب زاده و دکتر یزدی را دیدیم که در گوشه‌ی حیاط ایستاده با هم صحبت میکنند. یک مرتبه قطب زاده به صدا در آمد و گفت، " ما قبول نداریم، ما قبول نداریم. ما با این چیزها فریب نمیخوریم." دکتر مگری پیش دوید که او را ساکت کند. این خلاصه‌ی جریان مربوط به اعلامیه سه ماده و ترتیب نوشتن و انتشار آن در جراید و روزنامه‌ها بود. بعد از آن بنده دوروزی بیشتر نماندم و به ایران برگشتم.

وقتی به ایران برگشتم عده‌ای نسبتاً " قابل توجهی از دوستان بنده در فرودگاه حضور داشتند و اگر اشتباه نکنم شب بود که ما رسیدیم عده‌ای از روزنامه‌نگاران خارجی و داخلی هم بودند و همانجا میخواستند با من صحبت کنند. من به آنها گفتم مطالب ما فردا است و ما حتماً عمومی خواهیم داشت. قصد داشتم که فردا مفهوم اعلامیه‌ی پاریس را روشن کنم.

فردای آن روز ساعت پنج بعد از ظهر که برای معاينه دعوت کرده بودیم جمع کثیری از دوستان و رفقای ما و از آن جمله داریوش فروهر و دکتر بختیار هم آنجا بودند. آقای دکتر بختیار و با دیگری از همکاران جبهه ملی یک کلام در مخالفت با اعلامیه‌ی من اظهار نکرده و همه‌ی آنها در آن معاينه حضور داشتند. علاوه بر رفقای جبهه ملی شاید قریب صد نفر روزنامه‌نگاران از همه‌ی کشورهای به منزل من آمده بودند. ما منتظر ساعت پنج بودیم. چند دقیقه‌ای پس از ساعت پنج مانده سالن بالا پر از جمعیت شده بود و بنده در همین اتاقی که عکس را می بینید یعنی در اتاق دفتر با داریوش فروهر و دکتر بختیار و رفقای دیگر مشغول بودیم و متن مطالبی را که بعد برای خبرنگاران قراشت بکنم مینوشتم و پیش خود سئوالاتی را که آنها ممکن است بکنند و جوابهایی که ما باید بدهیم تهیه میکردیم و آماده بودیم که به اتاق بالابرویم. در این بین جمعی از افسران و مأمورین حکومت نظامی وارد حیاط شدند که در رأس آنها سپهبدی بود بنام سپهبد رحیمی لاریجانی و این غیر از آن سپهبد رحیمی است که فرماندار نظامی تهران بود. آنها آمدند و مستقیماً " جویای من شدند و آنها را به زیر زمین هدایت کردند. سپهبد رحیمی خشک و خشن با من آغاز صحبت کرد. اعلامیه‌ی سه ماده‌ای پاریس را نشان داد و پرسید این اعلامیه‌ی شما است؟ گفتم بله. گفت شما آن را تأیید میکنید؟ گفتم بله. گفت، " شما مخالف سلطنت هستید و ما وظیفه داریم که شما را توقیف کنیم. " داریوش فروهر اعتراضی کرد و سپهبد به او گفت، " شما هم توقیف هستید. " دکتر بختیار هم همانجا با ما بود ولی با او کاری نداشتند. من و داریوش فروهر را با خود بردند. قبل از حرکت من فقط توانستم با مدای بلند از خانم بخوام که پالتو و کلاه مرا بیاورند. خبرنگاران خارجی که از این جریان آگاه شدند از اتاق بالابه پایشان ریختند و با ما که محصور در میسان افسران و سربازان بودیم به سمت در آمدند و پشت سر هم عکسهای از آن وضع برمیداشتند.

یکی از خبرنگاران از من در همان حالت کشان کشان پرسید آقای سنجایی معنی این کار چیست؟ گفتم از من چرا میپرسید از این تیمسار بپرسید. لابد خبردارید که این ماجرا در جراید و خبرگزاریهای جهان انعکاس وسیع پیدا کرد و از طریق تلویزیون همه جریبان آنرا دیدند. من و فروهر را مستقیماً "به زندان بردند به زندانی ...".

س- کدام زندان؟

ج- زندانی در پاشین خیابان امیریه که یک قسمتی از ارتش بود ما را بردند. هر یک در سلول کوچکی که در حدود ۱/۵ زرع در ۲ زرع بود و تخت باریکی داشت. ولی خوشبختانه هر دو سلول پهلوی هم دیگر بودند و یک دوش آب گرم هم برای شستشو و توالی وجود داشت. شب اول ارتباط ما را با اینک دواتاق کنار هم دیگر بود قطع کردند و در فاصله بین آنها سرباز گذاشتند که ما با هم دیگر صحبت نکنیم. بعد متوجه شدیم که پشت دیوار ما عده‌ای از زندانیان دستگاه رژیم هم هستند که حکومت از هاری آنها را بصورت ظاهر توقیف کرده بود و آنها عبارت بودند از هویدا، نخست وزیر سابق، نصیری رئیس سازمان امنیت، نیک پی، رئیس سابق شهرداری تهران، ولیان استاندار سابق خراسان و جمعی دیگر. آنها حق گردش در بیرون از زندان داشتند و موقعی که راه میرفتند و با هم حرف میزدند ما از این طرف صدای آنها و مخصوصاً خوشمزگی‌های ولیان را می شنیدیم. قریب یک هفته کمتر یا بیشتر ما آنجا بودیم. یکروز آمدند و به من خبر دادند که به اتاق بازجوئی بروم. وقتی که رفتم دیدم سپهبد ناصر مقدم رئیس سازمان امنیت آنجا هست. گفت، "آقای دکتر سنجایی اینجا ناراحت نیستید؟" گفتم نه. گفت، "من عقیده دارم و به عرض اعلیحضرت هم رسانده‌ام که جای شما را از اینجا عوض بکنیم. به دارپوش فروهر هم خبر دادند و از آنجا ما را بردند به یک عمارتی در شمیران. یک عمارت بسیار مفضل و بسیار مجلل. یکی از آن عمارت‌هایی که در اختیار سازمان امنیت بود. یک اتاق بنده داشتم و یک اتاق دارپوش فروهر با حمام و حیاط بزرگ و باغچه و چند نفر خدمتکار، ملاقات با خانواده را هم بجا می‌دادند. و مجموعاً "مدت یک ماه محترماً" آنجا بودیم. خانم و فرزندان هر چند روز یکبار به دیدن ما می‌آمدند. دوبار با سه بار هم دکتر بختیار آمد و از جریانات واقعاتی که کرده بود ما را خبردار می‌ساخت.

س - هنوز تا آن زمان که میآمد آنجا هیچوقت ابرادی ایشان به آن اعلامیه‌ی سه ماده‌ای نمی گرفت ؟

ج - مطلقا و ابدا و اصلا . بقول خودش میآ مدبرای اینکه راجع به اقداماتی که باید برای ادامه‌ی مبارزه بکند و ارتباطهایی که با دیگران دارد جریان را به ما دونفر گزارش بدهد . مطلقا " غیر از این چیز دیگری نبود .

س - پس این مسئله اینجور که ایشان نوشتند که بعد از اینکه شما برگشتید شما را مورد مؤاخذه قرار دادند و از شما پرسیدند که شما حق نداشتید چنین کاری بکنید ، شما نمایندگی از طرف شورانداشتید و شما فرمودید که من خیال کردم که نماینده شورا بودم . اینها بهیچوجه صحت ندارد .

ج - تمام من البدو الی الختم کلمه به کلمه و حرف به حرف معمول و عاری از حقیقت است . مقدم هم در آنجا دوسه بار بدیدن ما آمد و از برخورد ایشان و محطی که ما را بسزده و پذیرائی که میکردند پیدا بود که آنها نظر دیگری درباره‌ی ما و جبهه‌ی ملی دارند . یکوقت حتی به من و فروهر ضمنا " گفتند امید است که شما انشاء الله کار این مملکت را به روال منظم تری وارد کنید .

س - نا صر مقدم ؟

ج - بلی نا صر مقدم گفت . من به ایشان جواب دادم آقای مقدم ما ممکن است برای شاه بمنزله آخرین تیر ترکش باشیم ، اگر این تیر درست هدف گیری نشود به هدف نمیرسد و آن وقت چاره‌ی دیگری باقی نمی ماند . این جمله‌ای بود که من آنجا گفتم و جمله‌ی معروفی است که به خاطر من باقی مانده است .

در همین یکماهی که ما زندان بودیم خبر پیدا کردیم که عده کثیری از زندانیان سیاسی مانند آقای منتظری و غیره آزاد شده اند . آقای طالقانی هم که چندی پیش آزاد شده بود . جمعیت انبوهی از یازدهین شهروبا زا ربه زارت ایشان رفته بودند . من و فروهر هنوز زندانی بودیم که آقای طالقانی اعلام یک راهپیمایی عمومی کرد ، بنظرم اگر اشتباه نکنم برای روز تا سوعا . س - تا سوعا و عا شورا ؟

ج - بلی تا سوعا و عا شورا . به مجرد اعلام این راهپیمایی یکروز با دوروز قبل از تا سوعا ما را

آزاد کردند. همان روز که آزاد شدم مطبوعات و خبرنگاران خارجی بمن مراجعه کردند که شما در این راهپیمایی شرکت میکنید یا خیر؟ گفتم ما شرکت میکنیم. و خبرنگار مادر مطبوعات انعکاس پیدا کرد. از طرف ارتشبد قره باغی که آن موقع نمیدانم چه سمتی داشت، شایدر رئیس ستاد بود...

س - نخیر رئیس ستاد نبود.

ج - او برای من پیام فرستاد و هشدار داد که توده‌های ما قرار گذاشته و توطئه کرده اند که فردا شما و طالقانی هر دو را ترور کنند و تقصیر آن را بگردن دولت بگذارند ما از شما خواهش میکنیم که در این راهپیمایی شرکت نکنید. بنده جواب دادم مقدر هر چه هست هست و برگشت پذیر نیست ما حتماً " شرکت میکنیم. دولت و ارتش فوق العاده از این اجتماع مشوش بودند و حتی در ابتدا تصمیم داشتند که با خشونت از آن جلوگیری کنند. ولی بعد متوجه میشوند که اگر بخواهند جلوگیری کنند کشتاری عظیم تر و وحشتناکتر از جمعه سیاه صورت خواهد گرفت. بنا بر این آخر سر تصمیم گرفتند که از مقابله‌ی با آن خودداری کنند و واحدهای ارتشی را در خیابانهای فرعی و نزدیک به مسیر راهپیمایی بگذارند ولی مسیر راهپیمایی را باز نگذارند. این بود که صبح روز تا سوعا بنده با جمعی از همراهان اول وقت دم دروازه شمیران که راهپیمایی از آنجا آغاز میشد و منزل طالقانی هم آنجا بود رفتیم و عده‌ی دیگری از همکاران مثل مهندس بازرگان و دیگران هم آمدند که بنده با ما می‌آنها همه با دم نیست ولی خود طالقانی در راهپیمایی پیاده شرکت نکرد. او را سوار یک مینی بوس یا اتوموبیلی کردند، شایدهم حالت قلبی اش اجازه پیاده روی نمیداد پس احتیاط کرد، ما جلوصاف افتادیم. تظا هروا اجتماعی که در آن روز تا سوعا صورت گرفت کم نظیر بود. من از دروازه شمیران تا نزدیک دانشگاه پیاده با جمعیت رفتم. شایده بشود گفت تمام طول و عرض آن خیابان تا برسد به میدان شهیدان جمعیت مملو بود. جمعیتی که روزنا مهنگاران داخلی و خارجی آنرا در حدود یک میلیون یا متجاوز قلمداد کردند.

س - بله فیلم‌های آن هست.

ج - بله. بنده فقط هدفم شرکت در این تظا هروا بود ولی در روزعا شورا که با زرا هپیمایی

تجدید شد بنده دیگر در آن نبودم.

س- آقای دکتر حقیقت دار که در آن روزها در راهیما شی ها عکس های دکتر ممدق که ظاهرا همیشه جماعتی بودند که عکس ها را پاره میکردند؟

ج- بله بودند. عکسهای دکتر ممدق زیاد نبود عکسها بیشتر از خمینی بود. اندکی که از عکسهای ممدق دیده میشد بعضی ها بطور پراکنده نسبت به آن بی احترامی میکردند. یکی دیگر از تظاهراتی که در آن زمان صورت گرفت و بنده در آن شرکت کردم سه ماه قبل از این تاریخ و به مناسبت عید فطر و نماز عید فطر بود.

س- در قیطریه.

ج- بله در قیطریه بود. بنده در آن روز هم با دوستان و رفقایمان در آن اجتماع دینی شرکت کردیم و حقیقتاً " باید بگویم که رفقا و دوستان بازاری و غیربازاری ما در ترتیب و انتظامات آن روز فوق العاده کار کردند و کوششهای آنها نمایان بود. برای بنده هم یک جایی در صف جلو ترتیب داده بودند که در نماز شرکت کردم.

س- آقای دکتر، وقتی که شما دیدید عکسهای دکتر ممدق را پاره میکردند شما آقای طالقانی که خودتان عضو نهضت مقاومت و طرفدار دکتر ممدق بودند این تردید در دل شما بوجود نیامد که شما با کسانی دارید همکاری میکنید که در راه ملی شما نیستند؟

ج- عرض کنم که آقای طالقانی اولاً " با ما نبود و در داخل اتوموبیل بود.

س- بنده بطور کلی میگویم.

ج- و در ثانی محققاً " طالقانی هم از این عمل ناراضی و بیزار بود و آن را بیک عده ای از افراطیون و بیشتر به خرابکاران چپی نسبت میدادند. در آن موقع هنوز نهضت روحانی خصوصی با دکتر ممدق نشان نمیداد. این را فقط کار افراد چپی و اغلالگری های پراکنده میدانستند که زیاد مورد توجه و مهم نبود.

بله میگفتم که در آن روز عید فطر بنده در آن نماز شرکت کردم و بعد هم با جمعیت و در میان جمعیت مقداری پیاده روی کردم فردا بعضی از جراید تهران انتظامات آن روز را به جبهه ملی نسبت دادند.

س - تظاهرات را میفرمائید

ج - نه انتظارات نماز عید فطرا . در آن روزنامه‌هایی آنکه ما چیزی گفته‌باشیم و با رفقای ما خواسته باشند آنها نوشتند که جبهه ملی در ترتیب این نماز فعالیت داشته و انتظارات آنرا ترتیب داده است . آخوندها خیلی از این موضوع ناراحت بودند و با آدم می‌آید آخوند با هنر که آن روز بعد از نماز سخنرانی میکرد، در موعظه‌اش گفت، " این اجتماع بهیچ سازمان سیاسی وابستگی ندارد و صرفاً " دینی است . " خلاصه از این قبیل کلماتی که بوی جدائی از آن می‌آمد . همینکه در روزنامه‌ها تجلیلی از کار جبهه ملی شده بود آنها شروع به ایراد و اعتراض کردند . وقتی که روزنامه‌ها در آن باره از من پرسیدند گفتم من که در میان جمعیت بودم جلوی روی خودم و پشت سرم و اطراف خودم را که ملاحظه میکردم میدیدم هرفردی در این موج عظیم بمنزله‌ی قطره‌ای است در دریا و ما هم در دریای جمعیت بیشمار مردم ایران بودیم و در آنجا منی وجود نداشت ، هر چه بود ما بودیم . این هم یکی از آن جملات به اصطلاح تاریخی بود که من برای جلب و برای حفظ وحدت و تحبیب آن آقایان گفتم .

بعد از جریان تا سوعا و عا شورا چند روزی نگذشته بود که سپهد ناصر مقدم تلفنی بمن کرد و گفت، " امشب در حدود ساعت نه منزل باشید من می‌آیم مطالب مهمی است که باید به خودتان بگویم . " ایشان سر ساعت آمدند و بمن گفتند، " با دشما را به خدمت اعلیحضرت ببرم . " من در کتابیکه اخیراً بنام شاه چاپ شده است دیدم که نوشته است در زمانیکه من و فروهر در زندان بوده‌ایم بوسیله ناصر مقدم تقاضای ملاقات ایشان را کرده‌ام ، هر چند این مطلب مهم نیست ولی برای بیان حقیقت بطور قاطع میگویم که من بهیچوجه نه در زندان و نه بعد از اینکه از زندان بیرون آمدم کلمه‌ای با هیچیک از مقامات دولتی یا مقامات امنیتی دربارهی اینکه تقاضای ملاقاتی با شاه باشد نگفتم . ولی البته مکان ملاقات او را هم رد نمی‌کردم چون لازم بود او را ببینم و با او صحبت بکنم . اما خدا شاهده است که مطلقاً از طرف من در این باره صحبتی نشده بود .

س - آقای دکتر بختیار در صفحه ۱۵۱ کتابشان نوشته‌اند که مدت کوتاهی بعداً یعنی بعد از

اینکه شما برگشتید، با ردیگر ضعف اخلاقی خود را نشان داد و از طریق ما واک در حضور خود من تقاضای شرفیابی کرد.

ج - الله اکبر، خدا شاهداست دروغ میگوید. دروغ مطلق. از این مجعولات درگفتار او زیادهست. بنده حتی خبر از آن هم نداشتم تا موقعی که مقدم بمن تلفن کرد و آمد و گفت باید شما را خدمت شاه ببرم. ما رفتیم به قصر نیاوران و در آنجا مراسم احترامی نسبت به من بجا آوردند و از کاخ ها و عماراتی گذشتیم که خیلی مجلل بودند با تالارها و نگهبانان مفصل و از پله ها بالا رفتیم تا بالاخره وارد یک اتاق نسبتاً مستطیلی شدیم که میز و صندلیهاش در آن وجود داشت. مقدم بمن گفت، " شما اینجا بفرمائید اعلیحضرت تشریف میآورند." خودش بیرون رفت. تقریباً بلافاصله بعد از او در و پروا ز شد و شاه وارد شدند. بنده بلند شدم و خدمت ایشان احترام بجا آوردم. شاه نوشته اند که من دست ایشان را بوسیدم.

س - بله در کتابشان نوشته اند و بختیار هم تکرار کرده است.

ج - بنده اگر بوسیده بودم استنکافی نداشتم و در موارد دیگر هم دستش را بوسیده ام، در موقع وزارت هم بوسیده ام.

س - در زمان دکتر معدق؟

ج - بله در زمان دکتر معدق بوسیدم ولی در آن روز بخصوص نه این که من تعاشی داشته باشم بلکه در بین ما میزی بود که شاه پشت آن نشست و اشاره هم بمن کرد که بنشینم و بنده هم نشستم. دیگر امکان این که ایشان دستی به من بدهد که من آنرا ببوسم وجود نداشت چون شاه معمولاً با اشخاص دست میداد یعنی آن اواثلی که من دیده بودم این جور بود.

س - شاه با شما دست نداد؟

ج - نخیر او آن طرف میز نشست و بنده هم این طرف میز نشستم. بعد از آن پرسید، " خوب چه با بد بکنیم؟"

س - ایشان اصلاً موضوع اعلامیه را مطرح کردند؟

ج - بله بطور غیر مستقیم. منتظر بود که من توضیح بدهم.

س - میخواهم از صورتان استدعا کنم که جریان این ملاقات را بطور مشروح بیان بفرمائید.

ج - هر چه خاطرم باشد سعی میکنم بیان کنم. شاه از من سؤال کرد، "خوب چه باید بکنیم؟"